



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)﴾.

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «الضحی» است و گرچه صلاحیت نزول در مکه و مدینه را نقل کرده اند، ولی به مکی بودن آن آنسب است. تاکنون روشن شد که قسم های قرآن کریم هم به خود خداست و لاغیر و هم به بیّنه است از آن جهت که خدا «هو الشاهد» مطلق است؛ یعنی قسم در محاکم دنیا در مقابل بیّنه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»<sup>۱</sup> و قسم های قرآنی به بیّنه است نه در قبال بیّنه؛ چون این سوگندها به خود خداست که او دلیل بر هر چیزی است و شاهد بر هر چیزی و نمونه سوگند به بیّنه همان آغاز سوره مبارکه «یس» است که فرمود: ﴿يَس \* وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ سوگند به این قرآن تو پیغمبر هستی! چون معجزه نشان و دلیل نبوت حضرت است، به دلیل سوگند یاد کرد، به این دلیل قسم که آن مدلول حق است.

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

سوگندهای قرآن کریم این چنین است؛ گرچه قرآن هم به روز و ضحای آن و هم به شب و پوشش آن و تاریکی گسترده آن سوگند یاد کرده است، اما در خیلی از موارد به عظمت تاریکی شب ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾<sup>۱</sup> به بخش پایانی شب که همه آرام و خواب هستند و هیچ مزاحمتی نیست فرمود: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾<sup>۲</sup>.<sup>۱</sup> این نکته بارها به عرض شما رسید که اگر معراجی بود در شب بود و اگر نزول قرآن در ليله قدر بود نه در روز قدر و در ماه مبارک رمضان که انسان جزء «ضیوف الرحمن» است با اینکه روز روزه دارد اما نزول قرآن در شب بود که ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾<sup>۳</sup>؛ شب خصیصه‌ای دارد که سوگند الهی بخش مهمش به آن حالت آرامش و سکوت و بی‌مزاحمت شب است.

فرمود نه تودיעی در کار است نه قلی. «تودیع»؛ یعنی وداع کردن که یا برای همیشه یا برای دراز مدت است. «قلی»؛ یعنی دشمنی. اگر در سوره مبارکه «شعراء» لوط (سلام الله علیه) فرمود: ﴿إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِینَ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی من دشمن بدی هستم. انسان با خوبی پیمان مودّت دارد و با بدی ترک دوستی است بلکه اظهار دشمنی است. این پیامبر نه تنها در برابر آن پدیده زشت دشمن بود بلکه نسبت به هر گناهی، هر پیامبری قالی و دشمن است مخالف آن است؛ ﴿إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِینَ﴾<sup>۳</sup>؛ «قلی» هم یعنی دشمنی. فرمود نه تودیع کوتاه‌مدت و درازمدت است نه عداوت در کار است.

اما تودیع نیست برای همیشه با اوست مناجات‌گر اوست حبیب اوست مخاطب اوست گیرنده وحی اوست «آثاءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ». اما دشمن او نیست چون او حبیب اوست و ذات اقدس الهی وجود مبارک حضرت را محور محبت قرار داد. همان طوری که در عقل نظری اگر کسی خواست از مجهولی پی به معلوم ببرد یک حدّ وسط معرفتی

۱. سوره مزمل، آیه ۶.

۲. سوره قدر، آیه ۱.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۶۸.

لازم است، در عقل عملی و حکمت عملی اگر کسی خواست از مرحله‌ای به مرحله محبوب بودن برسد حدّ وسطی لازم است و آن وجود حبیب خداست. یک انسان کاملی که حبیب الله است می‌تواند مدار محبت و محور دوستی باشد فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.<sup>۱</sup> محبّ اگر بخواهد به مقام محبوبیت برسد باید به وساطت حبیب الله باشد. یک موجود نیازمند اگر به خدا مهر بورزد و خدا را دوست داشته باشد خیلی هنر نیست، اما اگر کوشش بشود که حبیب خدا بشود محبوب خدا بشود هجرت کند و انتقال پیدا کند از محب بودن به محبوب بودن، حدّ وسط این عقل عملی و حکمت عملی و کار عملی حبیب الله است؛ ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. آن انسان کاملی که حدّ وسط محبت جهانیان است چگونه ممکن است مورد تودیع، یک؛ قلی، دو؛ نسبت به ذات اقدس الهی قرار بگیرد اصلاً شدنی نیست. چه اینکه در مدار قُرب هم همین طور است که اگر مضطری بخواهد دعای تو را اجابت کند به سوی تو بیاید و دعا کند مرا، ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾.<sup>۲</sup> سائل به حضور تو می‌آید تو می‌شوی مسؤل، محور پیوند سؤال است.

فرمود اگر سائلی آمد جریان مرا از تو پرسید جواب بده که من نزدیک هستم، تو وساطت این قرب را تأمین کردی؛ اگر تو واسطه قرب هستی، پس حتماً قریب هستی و اگر نزدیک خدا هستی نه تودיעی در کار است نه قلایی در کار است. مسئله سوم که غیر از محبت و قربت که حدّ وسط این دو تا دلیل‌اند مسئله اخذ صدقه است. از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) نقل شده است که هر وقت حضرت چیزی به سائل و مستمند می‌داد دستش را می‌بویید و می‌بوسید و از چهره سر و صورت پایین می‌آورد می‌گفت این دست قبل از اینکه به دست

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

نیازمند برسد به دست الله رسیده است؛<sup>۱</sup> زیرا خدا می‌فرماید: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾.<sup>۲</sup> توبه را با کلمه و واژه «عن» به کار برد ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ با اینکه قبول با «من» به کار برده می‌شود نه با «عن»، «قَبِلَ عَنْهُ» نیست «قَبِلَ مِنْهُ»؛ لکن برای تضمین معنای تجاوز که اگر در توبه اینها نقصی و کمبودی باشد خدا با تجاوز از آن کمبودی و نقص قبول می‌کند؛ ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ نه «مِنْ عِبَادِهِ».

این درباره قبول توبه است ﴿وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾؛ خدا صدقات را می‌گیرد. همین خدایی که صدقات را می‌گیرد در سوره «توبه» به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾<sup>۳</sup> که حالا در بحث‌های سوره مبارکه «توبه» اشاره شد که این ﴿صَدَقَةً﴾ چون جواب امر نیست و مجزوم نیست، آن ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ در محل نصب است تا صفت باشد برای صدقه. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ که «هی متَّصِفَةً بِالتَّطْهِيرِ» که ضمیر ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ به صدقه برمی‌گردد نه به «أَنْتَ» و گرنه مجزوم می‌شد چون جواب امر بود؛ گرچه ﴿وَتُزَكِّيهِمْ﴾ ضمیر به «أَنْتَ» برمی‌گردد که بسط این سؤال و جواب به طور گسترده در بحث سوره مبارکه «توبه» گذشت.

پس فرمود تو صدقات را اخذ می‌کنی با اینکه صدقات را خدا اخذ می‌کند ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾. اخذ صدقه به خدا اسناد دارد به پیغمبرش هم. قرب کل شیء به خدا اسناد دارد به پیغمبرش هم. محبت کل شیء به ذات الهی بالا صالاة ارتباط دارد به پیامبرش هم. اما این به دو مطلب وابسته است: یکی کار بلا واسطه خدا، یکی کار مع الواسطه. آن کار بلا واسطه مطلق است و ذاتی است و نامتناهی است او «مع کل شیء لا

۱. عذّة الداعی و نجاح الساعی، ص ۶۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۳. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

بالمقارنة» و مانند آن، چون او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾<sup>۱</sup> است در این مراحل سه گانه به سائل از مجیب نزدیک تر است، به مجیب از سائل نزدیک تر است، به مجیب از خود مجیب نزدیک تر است، به سائل از خود سائل نزدیک تر است، او قریب مطلق است.

در جریان محبت و در جریان اخذ صدقه هم این چنین است همین طور است. این درباره وصف ذاتی اقدس الهی است که در آن سَمِيتِ اُحدی را راه نیست. در مقام فعل، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) اولیای معصوم اینها در مسئله قرب نوافل به بارگاهی بار یافته اند که در مقام فعل و نه در مقام ذات، ذات اقدس الهی، فعل او فعل اینهاست زبان اینهاست و چشم اینهاست و گوش اینهاست و دست اینهاست؛ «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ».<sup>۲</sup> اگر در مسئله قرب نوافل ذات اقدس الهی مجاری ادراکی و تحریکی، هم سمع و بصر ذکر شده، هم «وَاَيْدِيَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» ذکر شده فعل خدا و نه ذات او در مقام فعل که زائد بر ذات است و در قلمرو امکان است، این فعل هم دست انسان کامل است هم زبان اوست و هم چشم اوست.

اگر ذات اقدس الهی به حبیب خود این چنین سخن می گوید، به قریب خود این چنین سخن می گوید، به آخذ صدقاتش این چنین سخن می گوید که وقتی به قرب نوافل بار یافت «كُنْتُ سَمْعَهُ»، «كُنْتُ ... بَصَرَهُ»، «كُنْتُ ... لِسَانَهُ»، «كُنْتُ ... يَدَهُ»، «كُنْتُ ... رِجْلَهُ»<sup>۳</sup> و مانند آن، نه جا برای تودیع است نه جا برای قلی؛ قهراً برای توجیه

۱. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. ر. ک: صحیح البخاری، باب التواضع، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۶۵۰۲: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَعْرِ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا يَقْرَبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَ إِنْ سَأَلَنِي لِأَعْظِيئَةٍ وَ لَنْ أَسْتَعَاذَنِي لِأَعْيِدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

تبهکاران و بداندیشان دیگر است که فکر می‌کردند - معاذالله - ذات اقدس الهی نسبت به رسولش بی‌مهر شده است! پس ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ﴾، یک؛ ﴿وَمَا قَلَى﴾، دو؛ با این بیان‌های گسترده نشان می‌دهد که رابطه هم‌چنان محفوظ و باقی است.

مطلب بعدی آن است که خدای سبحان وجود مبارک حضرت را رسول جهانی معرفی کرد چه اینکه در سه سوره از سور قرآن کریم مسئله ﴿يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾<sup>۳</sup>، اگر آن حضرت مکتبی آورد که جهان‌گیر است و خود آن حضرت هم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾<sup>۴</sup> است و اگر خود آن حضرت هم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۵</sup> است پس سعه جهانی دارد. این سعه جهانی اگر بخواهد در علم سیراب بشود باید آنچه در جهان است بداند، بخواهد مهر بورزد باید آنچه در جهان است مورد مهر او قرار بگیرد اگر صالح باشند؛ لذا در آن جمله بعد که فرمود: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ بعد از اینکه گشایش هستی رسول خود را جهانی معرفی کرد ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ معرفی کرد، ﴿كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾ معرفی کرد اگر او بخواهد راضی بشود هیچ فردی از افراد امت خود را که در اثر سهو و در اثر نسیان بیراهه رفتند یا راه کسی را بستند غفلتی کردند گرفتار لمی شدند که ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾<sup>۶</sup>، احياناً گرفتار تباهی و تبهکاری دیگری شدند که قابل عفو و اغماض است، ذات مقدسش تا آنها بخشوده نشوند راضی نخواهد شد.

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۲. سوره صف، آیه ۹.

۳. سوره فتح، آیه ۲۸.

۴. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۶. سوره نساء، آیه ۳۱.

سعه رضوان آن حضرت به سعه صدر اوست و صدر او رحمت جهانی است تفکر جهانی است ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ سلطه بر همه مکتب‌های شرق و غرب عالم است. یک چنین انسان کاملی که از نظر مکتبی ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ است و از نظر مردمی ﴿كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾ است و از نظر اخلاقی ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ است، در بخش چهارم اگر بخواهد به مقام رضوان بار یابد و راضی بشود باید به آن سه بخش یاد شده هماهنگ باشد؛ یعنی چه در شرق عالم و چه در غرب عالم اگر کسی بخواهد مورد رنج قرار بگیرد و مورد لطف و محبت آن حضرت است حتماً مورد عفو قرار می‌گیرد.

مطلب بعدی آن است که کمک به فقرا یک وقت برای سکون است یک وقت برای سکوت. یک وقت انسان نیازمند را طرزی تأمین می‌کند که دیگر حرفی نزنند این خیلی پسندیده نیست. یک وقت به او آن قدر می‌رسد که آرامش پیدا کند ساکن بشود نه ساکت، این مورد رضای خدا و پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) خواهد بود.

در جریان سائل فرمود سائل را نرنجان و طرد نکن به او پاسخ مثبت بده! اما تعبیر لطیفی که در این زمینه دارد همان تعبیر لطیف و دلپذیری را که درباره اعضای خانواده دارد. درباره اعضای خانواده فرمود اگر پدرت سالمند شد مادرت سالمند شد ﴿إِمَّا يَلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup> اگر پدر سالمند شد مادر سالمند شد پذیرایی آنها به عهده شماست نه تنها به آنها اف نگویید ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ﴾؛ اینها را نه نهر نکنید یعنی بی‌مهری نکنید، با بی‌مهری آنها را نرانید و طرد نکنید. این تعبیر لطیف و ظریف ﴿لَا تَنْهَرُهُمَا﴾ که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره احترام به پدر و مادر ذکر کرد که سکینت‌آور است نه

سکوت‌ساز، همان تعبیر لطیف را درباره سائلین دارد که فرمود: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾<sup>۱</sup> نه‌رش نکن بی‌مهری نکن طرد نکن. اگر هم مقدور شما نیست جواب سکون‌آور عطا کن نه سکوت‌آور، یک؛ یا رنج‌آور، دو. اینکه نسبت به پدر و مادرت ﴿وَلَا تَنْهَرْهُمَا﴾ دارد، نسبت به سائل هم ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ دارد، نشانه آن است که این ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ دارد کار می‌کند. همان طوری که ذات اقدس الهی یک رحمت جهانی دارد، یک رحمت رحیمیه؛ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مظهر این دو نام از اسمای حسناى الهی است، هم رحمت رحمانیه دارد نسبت به جهان، چه مسلمان چه مسیحی چه کلیمی چه زرتشت مجوس و چه رهبران دیگر و هم نسبت به بخش سوم که ملحد و مشرک و امثال آنها هستند نسبت به اینها رحمت رحمانیه دارد و هم رحمت رحیمیه دارد که نسبت به مؤمنین است ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۲</sup> در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» این بود که ﴿جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾<sup>۳</sup> آنچه شما در رنج هستید سبب دشواری و رنجوری آن حضرت است. اگر شما مسلمان‌ها راحت باشید او راحت است، اگر در زحمت و رنج باشید برای آن حضرت گران تمام می‌شود در رنج است. این رسولی که با رنج امتش رنجور می‌شود او رحمت رحیمیه دارد نسبت به امت اسلامی و خواص. رحمت رحمانیه دارد نسبت به جهان. این رسول که هم مظهر ذات اقدس الهی است، هم در رحمت رحمانیه، هم در رحمت رحیمیه، مأمور شد که سائلی را نه‌ر نکند؛ اگر آن سائل در بخش رحمت رحیمیه بود گذشته از نهی از نه‌ر، اعمال رحمت رحیمیه لازم است و اگر در بخش رحمت رحمانیه بود گذشته از نهی از نه‌ر، رحمت رحمانیه لازم است.

این رسول اگر بخواهد راضی بشود آن و اگر بخواهد نه‌ر نکند این، به سعه رسالت او و هستی او امر و نهی الهی ظهور می‌کند. اما در همه موارد ذات اقدس الهی هم به رسول از خود رسول نزدیک‌تر است، هم به سائل از خود

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.



سائل نزدیک تر است هم پیوند سائل و رسول از هر دو نزدیک تر است. رسول وقتی با این خصیصه ها تربیت شد آن گاه همان خدایی که به آفتاب و ضحای آن، به لیل در گسترش تاریکی آن، به آسمان و زمین و مانند آنها سوگند یاد می کند، به عمر پربرکت و حیات سازنده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم سوگند یاد می کند فرمود:

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۱</sup> این همان سوگند به بینه است. فرمود قسم به حیات شما دیگران مستانه می روند چرا؟ چون تو عاقلانه زندگی می کنی، چه در بخش نظر خوب می فهمی، چه در بخش عمل خوب کار می کنی، چه در جمع بندی نظر و عمل، نفس کامل داری، من به حیات تو سوگند یاد می کنم ﴿لَعَمْرُكَ﴾ این «عمر» است منتها چون در سوگند تکرار می شود و ضمّه ثقیل است به فتحه تبدیل شد ﴿لَعَمْرُكَ﴾؛ یعنی سوگند به عمر تو اینها بیراهه می روند غافل اند ساهی اند ناسی اند ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

بنابراین چنین شخصی که عمر او مثل شمس است که خدا به او سوگند یاد می کند، مثل سحر است که به او سوگند یاد می کند، مثل آسمان و زمین است که منشأ برکت اند و بالاتر از همه اینها که به او سوگند یاد می کنند، این رسول خدا نه مورد تودیع خدا قرار می گیرد نه مورد قلی.

بنابراین گاهی اگر چند لحظه ای وحی فاصله می گیرد این نه مصداق تودیع است نه مصداق دشمنی - معاذ الله - در پایان هم فرمود: ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾. قیام و قعود آن حضرت تحدیث نعمت خداست. ما درباره وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) سلامی که عرض می کنیم، همین سلام و صلوات ها درباره وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم صادق است. ما به حضرت سلام عرض می کنیم؛ سلام وقتی که برمی خیزی سلام وقتی که می نشینی سلام وقتی که قرائت می کنی: «الَسَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَقُومُ»، «الَسَّلَامُ

عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ<sup>۱</sup>». اگر وجود مبارک حضرت یعنی رسول خدا (علیه و آله آلاف التحية و الشاء) تمام عمرش حیات نورانی است که خدا به او سوگند یاد می‌کند، این در آن زمانی که جمله‌های ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ هم صادق است، نه اینکه این از آن مقطع به بعد قسم یاد کند، عمر حضرت، حیات حضرت مورد سوگند ذات اقدس الهی است آن زمان را هم شامل می‌شود.

بنابراین چون این چنین است این سلام و صلواتی که بر وجود مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) است که جمیع حالاتش را می‌گیرد «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ»، «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ» «السلام عليك كذا و كذا و كذا»؛ چون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محدث نعمت خدا است، سخنگوی نعمت خداست در جمیع حالات و شئون نعمت الهی را دارد بازگو می‌کند و پاس می‌دارد می‌توان بر تمام شئون اینها هم صلوات و سلام اهدا کرد. نتیجه آنکه نه تودיעی در کار است نه قلابی در کار است، بلکه او دائم الفیض و لطف است نسبت به وجود مبارک حضرت، هم «دائم الرحمانية» است چون او مظهر رحمانیت مطلقه است که ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ هم «دائم الرحيمية» است چون ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ﴾.

امیدواریم فیض و فوز آن حضرت نصیب امت اسلامی بیش از گذشته بشود.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۹۳.